

ORIGINAL ARTICLE

برش و الماس نویافته‌هایی در باب طب کهن بر اساس سروده‌های شاعران سبک هندی

Barsh and Diamond New Discoveries on the Traditional Medicine Based on Poems Composed by Poets of Indian Style

Saeid Shafieoun¹

1- Assistant professor, Department of Persian Literature and Language, Isfahan University, Isfahan, Iran

Correspondence: Saeid Shafieoun; Assistant professor, Department of Persian Literature and Language, Isfahan University, Isfahan, Iran; saeid.shafieoun@gmail.com

Abstract

Not all values of literary texts should be sought for in their artistic aspects. There have been many lower-ranked literary texts that have gained numerous scientific, historical, social, and cultural benefits of different varieties. Although poetic views could not be ignored in raising such kind of issues, it needs to be taken into account that not all poets would have perceived the true scientific principles of the topics; however, their verses could be considered as the only and most authentic sources of such kind of awareness. A reasonable evidence for such a claim is the expression of medical benefits of Barsh¹ and diamond appeared in literary and non-medical texts. Both medical and medicinal (pharmaceutical) sources have been unclear and even faulty in regard to appreciating these benefits whereas poets have wrapped all these in their shrouds of poetry. In order to completely understand them one must cross over the multi-layered dam of different arts and enigmatic layers of eloquence. Hence, in the present paper, the writer has done his best to make use of prose works of literature, history, and original scientific sources as well as to recognize rhetorical aspects and literary traditions in order to pin down all the above mentioned issues regarding Barsh and diamond.

Keyword: Medicine, pharmaceutical, diamond, Barsh, scar, poem, histories

Received: 25 Feb 2016; Accepted: 3 May 2016; Online published: 5 Aug 2016
Research on History of Medicine/ 2016 Aug; 5(3): 143-156

سعید شفیعیون^۱

۱- استادیار، بخش زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

نویسنده مسئول: سعید شفیعیون، استادیار، بخش زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

saeid.shafieoun@gmail.com

1- In traditional persian medicine refers to a tonic intoxicating mixture of opium and some other components which were prescribed to the elderly. (translator's note).



خلاصه مقاله

تمام ارزش‌های متون ادبی را نباید در جنبه‌های هنری آن سراغ کرد و چه بسا متون ادبی کم‌مرتبه‌ای که از فواید متعدد و متنوعی در حوزه مسایل مختلف علمی، تاریخی، اجتماعی و فرهنگی برخوردارند. اگر چند از نگاه‌های شاعرانه در طرح این مباحث نمی‌توان غافل بود، نیز باید دانست که الزاما تمام شاعران درک و دریافت درستی از اصل علمی بسیاری از این قضایا نداشته‌اند و ندارند؛ با این حال سروده‌های ایشان گاه تنها و مهم‌ترین مأخذ این چنین آگاهی‌هایی می‌تواند بود. گواه و شاهد این ادعا، بیان فواید طبی الماس و برش مندرج در متون ادبی و غیر طبی است. منابع پزشکی و دارویی در باب این هر دو عموما یا خاموشی گزیده‌اند و یا قصور ورزیده‌اند. این در حالی است که شاعران این مطالب را در لفافه شعری در پیچیده‌اند؛ چنان که برای فهم آن مطالب باید از سد چندین هنر سازه و لایه‌های مبهم سخنوری گذشت. هم از این روی در این مقاله نویسنده تمام تلاش خود را به کار بسته است تا با تکیه بر آثار منشور ادبی و تاریخی و منابع علمی اصیل و شناخت وجوه بلاغی و سنت‌های ادبی به درک این نکات باریک نایل گردد.

واژگان کلیدی: پزشکی، دارو، الماس، برش، زخم، شعر، تواریخ

مقدمه

صرف نظر از این که مهم‌ترین هدف سروده‌ها و انشائات ادبی ایجاد التذات هنری در صاحبان و خریداران این جنس آثار است، باید گفت که هیچ اثر هنری راستینی خالی از عاطفه و اندیشه نیست، تا آن جا که می‌توان آن‌ها را آگاه یکی از مهم‌ترین منابع و مأخذ مسایل زندگی بشری دانست. این امر را حتی در اشعار و آثار آن دسته که فقط و فقط به هنر می‌اندیشند، می‌توان یافت. چنان که شعرای خیال‌بند سبک هندی، نیز از این قاعده مستثنی نیستند و گاه تصدق سر همین مضمون آفرینی و تصویرپردازی، شعر ایشان پر از اشارات و معانی فراادبی است. برای مثال آنها برای خلق مضامین جدید و طرز تازه در شعر اتکای بسیاری به عناصر پیرامونی خویش داشته‌اند که دامنه آن از ژرفای فرهیختگی تا ساحات سطحی باورهای عامیانه را در بر می‌گرفته است.

اشعار اینان گاه اگر تنها مأخذ این جنس تلمیحات نباشد، از مهم‌ترین آن‌ها به حساب می‌آید. البته این اطلاعات عموما در سروده‌های شاعران سبک هندی گرفتار لفافه ادبی و پیله بیج استعاره و تصویر با زبانی درهم و گاه ناستوار است. پس بر محقق فرض است که ضمن اتکای به منابع تخصصی اطلاعی، از عهده شکافتن لایه‌های بلاغی و زبانی و رسیدن به هسته معنی به سلامت به درآید² و گرنه خلاف مقصود بحاصل می‌گردد. هم‌چنین شایان ذکر است که شاعران و ادیبان الزاما فهم درست و عمیقی از تمام مسائل علمی نداشته‌اند و این نقص ویژه شعرای کوتاه‌مرتبه نبوده؛ چنان که دامنگیر شاعران بزرگی چون خاقانی و نظامی و انوری نیز گردیده است. به هر روی نویسنده در این مجال با اتکا به متون نظم و نثر ادبی و تاریخی دوره صفوی و بابرین و ضمن شرح چند سروده، به توضیح و تبیین دو دارو و به عبارت بهتر دو علاج پرداخته که از آن‌ها در منابع علمی رایج و شناخته‌شده و به تبع آن فرهنگ‌ها و دانشنامه‌ها نشان و سخن عیانی نمی‌توان یافت. تأسف بار این که برخی این فرهنگ‌ها مثل مجری مرصع³ و طب و مضامین طبی و بازتاب آن در ادب فارسی⁴ بواسطه بی‌اعتقادی به ادبیات سبک هندی و یا بی‌خبری‌شان از ارزش این طرز ادبی هیچ بیتی از شعرای این سبک را مورد مطالعه و استشهاد قرار نداده‌اند و من نمی‌دانم اگر ادیبان هندی دستی از آستین بیرون نمی‌کردند و دست کم این فرهنگ‌های لغت را نمی‌نگاشتند، امروز چقدر از متونمان را فهم می‌کردیم.

2- برای مثال نویسندگان مقاله « کاربرد پزشکی مشک و بازتاب آن در متون منظوم فارسی» (Abadian, 2011: 120) از ابیات ذیل که به تصریح نشانگر مشک ریختن بر زخم باز و بسته‌شدن آن بعد پاشش مشک است، تعبیر عکس کرده‌اند و گفته‌اند: «با این که شواهد شعری زیاد وجود دارد مبنی بر این که مشک را برای درمان زخم بر روی آن می‌پاشیدند؛ اما ابیات دیگری نیز وجود دارد که نشان می‌دهد مشک موجب سرباز کردن زخم می‌شود».

هر برگ لاله‌ای که سیاهی کند ز دور / چون واشکافی از جگر کوه کن رسد
روزی که زخم من دهن شکوه واکند / چندین هزار ناله مشک ختن رسد
شکفته‌روی تر از زخم باش با دشمن / بغل گشاده سر راه مشک ناب بگیر

و
Saeb Tabrizi, 1992, Vol. 4: 18925, 2271.

3- از ترجمه خواص الاشیاء بواسطه انتساب ضعیفش به محمد زکریای رازی در گذشتم و گرنه در آنجا (Razi, 2009:59) هم در باب نسخه‌های برشعا و فواید آن توضیحاتی آمده است.

4- Estaji, 2005: 126-140; Golshani, 2007: 390.



برش

افسوس که دور از می گلفام شدیم وز خوردن بنگ بی سرانجام شدیم
از بس که زدیم کاغذ برش به سر سردفتر برشیان بدنام شدیم⁵

شعر فوق از صیرفی تبریزی که در نفایس المآثر آمده است، ظاهراً در شکایت از منع شراب در سال دهم سلطنت شاه طهماسب گفته شده است⁶، اشاره به روی آوردن شاعر از شراب به بنگ و از بنگ به برش دارد. برش تنها در یادداشت‌های دهخدا بر لغت‌نامه آن هم بدون هیچ شاهد و با اختصار تام بعنوان معجونی معرفی شده «مکیف و مقوی که از افیون و اجزاء چند دیگر کنند به قوام عسل و سطرتر. معجونی مرکب از بعض مخدرات و ادویه دیگر که به پیران تجویز می کردند».

نامی آن چنان مهجور که حتی برخی استادان مشهور در باب آن به غلط افتاده‌اند و آن را برش در معنی «سوپ روسی» فهمیده‌اند؛ در حالی که در متن مصححشان به روشنی آمده است که «بعد که میرزا محمد حسین طیب و عالیجاه میرزا نصیر از کثرت تشویش وارد شدند، به معالجه برش و معجون مروارید و فلونیا، نفخ پا را موقوف و آب را مقطوع، بنیه را اندک حال آورده - که مطلق در قید اولاد که حسینعلی به دارالخلافت رفته و غم و [ظ: و] حرکات زشت عم و خال نبودم - قرار دادند که روزی یکصد قدم با عصا در میان اوطاق حرکت کرده، رفته‌رفته به بیرون رفته، تا هزار قدم رسانیده که حکیم تشریف بردند⁷» و یا «تاوله: شراب و مسکرات را و برش را خصوصاً می گویند⁸».

بنا به یافته‌های ما قدیم‌ترین منبعی⁹ که در باب برش و خواص آن گفته است، الرحمة فی الطب و الحکمة است. سیوطی در آن‌جا از شفابخشی برش برای بیماری‌های ریوی و سرفه سخن گفته و نیز به ترکیب آن با عنوان «البرش الرحیقی» هم اشاره کرده است. پس از آن بهاء‌الدوله صاحب خلاصه التجارب است که از آن با عنوان «برش عشا» یاد کرده و در واقع خود را مخترع آن معرفی کرده است¹⁰. ضمن آن که می‌توان این ادعای وی را در حد ساخت یکی از ترکیب‌های برش باور داشت، باید گفت که احتمالاً این نام تحریف برش عثاست. صورتی نگارشی از برش عثا که در سایر متون مانند بحرالجواهر¹¹ و طب یوسفی¹² هم یافته می‌شود. البته در فارسنامه ناصری¹³ نیز این کلمه به همین صورت ضبط شده است؛ آن‌جا که مولف کتاب ضمن مثنوی‌ای در حقیقت احوال خویش گفته است:

برومندی سینه ز افیون بود نشاط دل و جان ز معجون بود
نفس سرد و اندام گشته چو یخ نشینم پس زانوان چون ملخ
بود زور زانو مرا از عصا نهوض کمر شد ز برش عشا
دمامیل من چون بواسیر شد بواسیر خواهد نواسیر شد

یوسفی هروری در جامع‌النفاید یا همان طب یوسفی چندین اشاره مغتنم به شفابخشی برش برای زحیر صادق؛ نوعی بیماری روده و نیز بول‌الفراش؛ یعنی شب‌ادراری کرده و به مناسبت هر کدام رباعی‌ای هم آورده است:

- از گرمی اگر بود زحیر صادق رب بهی و انار باشد لایق
باشد چو ز سردی نتوان مانع شد گر برش عثا دهد طیب حاذق¹⁴

- در خواب کنی چوبول آن به که مدام پرهیز کنی ز کثرت میل طعام
وز بهر مداوا خوری از برش عثا دانگی دم صبح و دانگ دیگر دم شام¹⁵

اما مفصل‌ترین و مهم‌ترین منبعی که در باب برش و ریشه لغوی و اجزاء آن و

- 5- Kami Qazvini, 1831: folio109.1674
- 6- Monshi Qumi, 2004: 233.
- 7- Rashvand, 1997: 322.
- 8- Hakim Khurasani, 2005: 14.
- 9- Suyuti, n.d.: 96, 285, 289.
- 10- Baha-o-ddawleh, 2003: 627.
- 11- Herawi, 1999: 70.
- 12- Yousefi Herawi, 2003: 81, 92.
- 13- Fasae, 2003: 32.
- 14- Yousefi Herawi, 2003: 81.
- 15- Ibid: 92.



کیفیت ترکیبش سخن راننده است، «رسالة افیونیة» حکیم عمادالدین محمود بن مسعود شیرازی است. وی یکی از مشهورترین حکیمان حاذق شاه پهلما سب و شاه عباس اول بویژه در افیون شناسی بوده است و خود نیز گویا بدان اعتیاد کی می داشته است.¹⁶ وی خود در آن رساله به یکی از معالجات و تجربیاتش در این باب اشاره کرده است. حکایتی که عینا به نقل از وی در خلاصه التواریخ¹⁷ هم آمده است و به نظر می رسد که صورت درستش همان باشد که منشی قمی آورده؛ زیرا هم موافق بافت متن و هم موافق دو نسخه بدل متن تصحیحی این رساله است.¹⁸ در واقع داستان از این قرار است که بهرام میرزا به سبب اعتیادش به برش و افیون چون گرفتار بیماری حمی مطبقة می شود، طبیبان وی تصمیم می گیرند «که ایشان را افیون ندهند، همچنین برشی بدهند که فاذهر و جدوار و فلفل و زعفران و فرفیون [ظ: + و] عاقرقرها در آن باشد. [...] آخر حساب کردند یک خورش افیون در هشت مثقال ترکیب می بود، هر روز هشت مثقال ترکیب می دادند. در فصل تابستان در حوالی کردستان که هوای آنجا به ییوست مایل بود، از اول تا روز ششم به همین طریق هشت مثقال دادند. حکیم مشارالیه را طلب نموده، حواله علاج به وی کردند. حکیم مذکور رد آن معالجه کرده، گفت که افیون ایشان را به صندل و و نیلوفر و تخم کدو و طباشیر امثال آنها ممزوج کرده باید داد. مرتضی ممالک اسلام شاه نعمت الله که مرتب امور معالجه نواب میرزائی بود، فرمودند که ما به تأمل و تفکر بسیار افیون ایشان را اصلاح کرده ایم و به این معتادند و طبیعت از معتاد متضرر نمی شود و به قول حکیم عمل نمودند. اما چون اراده حکیم مطلق به آن متعلق شده بود، مداوا را فایده و سودی نبود» و چنان می شود که شاهزاده از این تداوی قالب تهی می کند.

بنا به قول شیرازی¹⁹ برش در اصل لغت همان برشعئای سریانی در معنی برءالساعة است که پیش از زمان جالینوس حکیم هم شناخته شده بوده و ابوالبرکات بغدادی تنها شیوع دهنده بوده است و «می تواند بود که اول اسم او فلونیا بوده باشد. چون تأثیر او در یک ساعت یافته اند در برء مرض، برءالساعة²⁰ و برشعئا نام کرده اند. چنان که برءالیوم را بریوما و حالا از کثرت استعمال به برش قرار یافته»²¹ برش در واقع از آن دسته ترکیبات دارویی بوده که برای ترک عادت افیون مصرف می کرده اند؛ ولی به قول شیرازی²² در کنار «فلونیا و حب های افیونی حکم آن دارد که از باران بگریزند و در ناودان ایستند». البته در تحفه حکیم مؤمن در کنار «برشعئاء»، از دارویی دیگر با نام «تریاق برءالساعة» یاد شده است.²³ شیرازی در رساله افیونیه به طور مبسوطی از فواید چهل گانه شفا بخشی برش و انواع دستور ساخت آن که به نسخه برش معروف بوده و نیز مضراتش سخن گفته است. این معجون عموماً برای ضعف ها و بیماری های آنانی که جوانی را گذرانده و نیروهای جنسی و جسمی شان زوال یافته، استعمال می شده است. هر چند در متون ادبی و تاریخی به خاصیت تقویت قوای جنسی آن اشارتی نرفته، آلوده بودن شاهان و شاهزادگان به آن نشان می دهد که عمده شفا بخشی آن برای ایشان از این بابت بوده است. هم از این روست که شیرازی²⁴ می گوید که «هر کس که از سرعت انزال از مفعول در انفعال باشد، به استعمال این دوا از شرمندگی بیرون می آید».

پس از رساله افیونیه، عقیلی علوی شیرازی²⁵ در قرابادین کبیر ضمن اتکا به اقوال حکیم عمادالدین شیرازی بحث مفصلی در باب برشعئا و اختلاف نظر در باب یکی بودن آن با فلونیا رومی آورده است. وی می گوید که «بعضی اطبا برشعئای قدیم را با فلونیا رومی اصل یکی نمی دانند و این غلط از ایشان از راه عدم مطالعه کتب متقدمین واقع شده، چه کتب متقدمین بلکه قانون شیخ الرئیس صریح است به این معنی که افلونیا رومی برشعئای قدیم است، اگر چه شیخ برشعئا را ذکر نکرده؛ لیکن نسخه افلونیا رومی را ذکر کرده، همان دوائی است که دیگران به نام برشعئای قدیم ذکر نموده اند و شیخ داود انطاکی گفته که برشعئا که در این زمان معروف است، از تراکیب قدیمه است و اکثر اطبا بر آنند که از

16- Turkamani, 2003: 168; Valeh Es-fahani, 1993: 454-456.

17- Monshi Qumi, 2004: 341.

18- در رساله (Shirazi, 2011: 99) آمده است که حکما «صلاح دیدند که ایشان را افیون بدهند و برش ندهند».

19- Shirazi, 2011: 110.

20- یادآور می شویم که «برءالساعة» به طور عموم اصطلاحی برای معالجات سریع امراض است و رساله های طیبیه ای مثل برءالساعة محمد بن زکریای رازی با همین نام وجود دارد.

21- Ibid.

22- Shirazi, 2011: 77.

23- Tunekabuni, 1997: 1028-1031.

24- Shirazi, 2011: 130.

25- Aqili Alavi Khorasani Shirazi, 1963: 675.



تراکيب او حدالدين هيبه الله است که مشهور است به ابوالبرکات طيب که از دين يهودی اسلام آورده و سلسله اطباي قم مثل حکيم محمد سعيد و حکيم محمد باقر از اولاد او است. حق تعالی او را برکت داده که همیشه از اولاد او اطباي حاذق می باشند و باز شيخ داوود گفته که من دیدم در کتابی که تالیف شده در خواص برشعنا و صفات و افعال آن که این ترکیب از جالینوس است و آن مرحوم می فرماید شيخ الرئيس بوعلی علیه الرحمة در قانون آورده که جالینوس گفته که من خواب دیدم این مرکب را که گفت من دوای فیلن رومی طرسوسی ام و فیلن که از خلفای انبیای بنی اسرائیل بلکه از خلفای حضرت سلیمان علیه السلام است و شيخ این را به اسم فلونیاي رومیه ذکر کرده و بالفعل این میان اطبا مشهور به برشعناي قدیم است و گفته که این دوا نافع است از برای بسیاری از امراض خصوص از برای قولنج و مسکن جمیع اوجاع است».

وی هم چنین نسخه های متعددی برای برش آورده و به کسانی از جمله محمد بن زکریای رازی و ابن سینا و شيخ داوود انطاکی نسبت داده است.²⁶ شایان ذکر است که عقیلی²⁷ ظاهراً برش را ترکیبی جز برشعنا تصور می کرده و مخترع آن را صاحب خلاصة التجارب می دانسته است.

از این منابع چنین دریافت می شود که برش را در ظرف های چینی و یا نقره و قلعی به مدت چندین ماه منفرداً و یا آمیخته به آرد جو به تناسب نوع بیماری نگاه می داشتند و سپس در آب یا شربت های مختلف مثل آب رازیانه و شربت صندل حل می کرده، می نوشیدند.²⁸

با این حال مصرف داروی برش بیشتر برای تخدیر و نشنگی و احیاناً شهوت پرستی بوده و خاصیت عشرت آفرینی آن بر خواص طبی اش می چربیده است. از این رو مصرف کنندگان خوش نام نبوده؛ و گاه در کنار تریاکیان نکوهیده می شدند؛ چنان که شاه اسماعیل در نامه تهدید آمیزش به سلطان سلیم که تعریضا به همراه برش و تریاک برایش فرستاده بوده، گفته است:

«اما کلمات نامناسب و جهی ندارد و همانا آن قول و افکار منشیان برشی و محرومان تریاک که از قلت نشاه از سر دماغ خشکی نوشته فرستادند»²⁹.

در تذکره همایون و اکبر³⁰ ضمن اشارت به عشرت رجال دربار باری با برش، از طرز و اسباب مصرف آن هم سخن گفته و چنین آمده که «میرکی خان که یکی از قورچیان خانخانان بود و میر فریدون صدر خانخانان را به او جهت قلبی بود - و علی قلبی که میر سامان خان مذکور بود، این هردو کس متفق اللفظ به خانخانان عرض کردند که در حینی که اسکندر خان را به پابوس حضرت برده بودید، میر فریدون در منزل قاسم خان، خواهرزاده پهلوان دوست هشتاد مثقال برش خورد. خانخانان انواع تعجب کردند و خانخانان به میر فریدون گفت که تو مدت هاست که به ما نسب [صح:نسبت] هم اطاقی داری و هرگز این نوع مکیف در مجلس ما نخوردی. مهتر حاضر خزینه دار را طلب داشته، فرمودند که همان برش که میر فریدون پیش ازین به سه سال پخته در ظرف های چینی در جو کور [ظ: جو گور]³¹ کرده بیار. چون ظرف چینی برش به نظر در آوردند، سر ظرف را وا کرده، در طبق چینی گذاشتند. خانخانان به میر فریدون فرمودند که هشتاد مثقال را به جهت خاطر محمد قاسم خان خورده، از برای خاطر ما چند مثقال زیاده می کنی؟ بیست مثقال دیگر از برای خاطر نواب خان مذکور زیاده قبول کرد و چندی دیگر که به میر فریدون از حضار مجلس صحبت داشتند، آنها نیز به میر التماس کردند که صد مثقال دیگر از برای خاطر ما هم باید خورد و مثل محصن خان قرابت شهاب خان و آفاق و محمدی و بایزید بیات و میرکی خان و علیقلی چهل مثقال دیگر اضافه کردند که مجموع یکصد و چهل مثقال شد. میر مذکور نواله نواله کرده تناول می کرد و به جای آب گاه کاسه پر کوکنار می خورد تا نه برش ماند و کوکنار و نماز دیگر یک کاسه کوکنار دیگر خورد و صباح افیون راتبه خود را خورده بود تا سه چهار گهری شب در مجلس بود و از کتابت و نوشتن و شعر خواندن و گفتن و آداب صحبت همه را به جا آورد و اصلاً تغییری در مشارالیه نشد. چون

26- Ibid: 685-688.

27- Ibid: 688.

28- Shirazi, 2011:110-133.

29- Ispinaqchi Pashazadah, 2000, 98-99.

30- Bayat, 2003: 310.

31- ظاهراً به معنی آن است که برش را با آرد جو مخلوط کرده و پوشانده؛ چنان که در متن مقاله نیز به این شیوه نگهداری برش در ظرف چینی اشاره شده است.



امر غریبی بود و تعجب داشت در این مختصر این حکایت را درج نموده. حکایت خلافی نیست و جمع کثیری در این امر گواهند.

با این همه هنوز در شعر صیرفی کاغذ برش و به سر زدن آن مبهم است. کاغذ برش در واقع یک نوع اضافه لامی است؛ یعنی کاغذی برای برش مثل کاغذ حلوا و کاغذ دواپی که در فرهنگ‌ها و منابع هم نمونه‌های آن فراوان آمده است. همان چیزی که در آن محتوایی را می‌پیچیدند و با خود می‌بردند. بر اساس عبارت کنایی «سر دفتر شدن» در مصرع دوم به نظر می‌رسد که شاعر خواسته از آن نوعی کنایه ایهام بر سازد.

همان‌گونه که می‌دانیم در کنایه دو معنی وجود دارد و میان آن‌ها نسبت لازمیت برقرار است؛ یعنی معنی اولیه لازمه معنی ثانویه است و در واقع کنایه از لحاظ بلاغی مجازی است که ذکر لازم و اراده ملزوم می‌کند. به عبارتی وقتی که می‌گوییم شخصی درخانه‌باز است؛ یعنی بسیار بخشنده است و محل رجوع سائلان و تمنایان است. اما گاه می‌شود که برای آشنایی زدایی از کنایه مبتدل و دست‌پرماس، کنایه در بافت سخن به گونه‌ای به کار می‌رود که معنای اول نیز به اندازه معنای دوم امکان بروز می‌یابد و این یکی از پرسامدترین کاربردهای کنایه در این روزگار است که به آن «بازی با ابعاد کلمات» گفته شده است³² و درست‌تر آن است که آن را کنایه ایهام یا ایهام کنایه بگوییم.

بنا بر این شاعر عبارت «سر دفتر شدن» را، که کنایه از پیشرو و پیشواست - چنان که سعدی³³ گفته:

سالار خیل خانه دین حاجب رسول سردفتر خدای پرستان بی‌ریا

به گونه‌ای به کار برده که با «بر سر زدن کاغذ» که حاوی هیچ تعبیر کنایی نیست، تناسبی بر سازد و در نهایت کنایه - ایهامی به دست دهد. گواه دیگر این ادعا آن است که برش خوردنی بوده و از طریق بر سر گذاشتن اصلاً مصرف نمی‌شده است. مضافاً آن که شاعر «کاغذ برش» گفته است و نه برش.

از آن‌جا که یکی از مهم‌ترین جاسازهای ظریف و پنهانی اشیای کوچک در دستاری بوده که به سر می‌بستند، ظاهراً شخص معتاد به برش از این طریق تعدادی از بسته‌های آماده آن را دم دست می‌داشته است. در این صورت باید گفت که شاعر با استفاده از مجاز سر را دستار مراد کرده است. صرف نظر از رواج این گونه مجاز می‌توان از شواهد ذیل در باب «کاغذ به سر گذاشتن» سود جست:

پوپوک پیکي نامه زده اندر سر خویش نامه گه باز کند، گه شکنند بر شکنا³⁴
تا به کی نامه بخوانیم گه جام رسید نامه را یک نفسی در سر دستار ز نیم³⁵
چون رسد روز وصل دست به او نامه را جای به سر دستار³⁶

شایان ذکر آن‌که برای ترک برش و افیون از ساقه گیاهی متعلق به آسیای شرقی با نام «بیخ چینی»³⁷ استفاده می‌کردند³⁸.

الماس

- مژده‌ای بخت که ناموس کلیدش گم کرد قفل الماس که ما بر در مرهم زده‌ایم

- قفل الماس بیارید که زخم دل ما سربه سر گشته‌دهن بر سر گفتاری هست³⁹

در ابیات بالا به نظر می‌رسد که «قفل الماس» داروی التیامبخش برای زخم‌های تن آدمی بوده است. در منابع نه تنها چنین ترکیبی واژگانی وجود ندارد، بلکه به هیچ وجه برای الماس خاصیت شفابخشی قایل نشده‌اند و حتی آن را جزو سموم

32- Shafiei Kadkani, 2001: 430.

33- Saadi Shirazi, 2007: 648.

34- Manuchehri, 1991: 1.

35- Mawlawi Balkhi, 2007: 1274.

36- Jami, 1999: 150.

37- ظاهراً حکیم عمادالدین شیرازی نخستین طبیعی است که در ایران متوجه فواید مختلف «بیخ چینی» شده است. رساله مفردة او با همین نام بعدها مرجع تمام اطباء مثل پس از خود شده است.

38- Shirazi, 2004: 91.

39- ORfi Shirazi, 1999: 738, 346.



کشنده آورده‌اند⁴⁰. البته بیرونی⁴¹ این مسأله را با ظن و تردید و به اتکای قول دیگران بیان کرده و گفته است: «المنتشر منه فی اللسن انه سمّ ولم یسفر التجربة عن ذلك و حکى الارجانی عن بعض الاطباء ان اللماس یقتل من سقیه علی مدّة من الزمان ثم یقولون ان ذلك لثقبه الكبید و الامعاء...»؛ البته جای دیگری⁴² افزوده است که: «و قد سقی بمشهدی منه کلب فما اثر فیہ اثرا لوقته و لا بعد حین». در ریاض الادویه هم این خاصیت مشکوک تلقی شده و آمده است «گویند که دیدیم شخصی را که دو دانگ و نیم الماس سوده بدادند و در وی هیچ کار نکرد و یک زهره افعی همان کس را دادند، هیچ اثر نداد و مثقالی از این دارو [سم الفار] در میان خمیر کردند و یک نان پختند و چاشتگاه از آن مقدار یک نیم کم و بیش بخورد، چون بیش بود، مرده شد⁴³».

اما موفق هروی⁴⁴ (۱۳۸۹: ۲۹) هم صراحتاً گفته که «جنسی است از زهرها و کار او اندر جگر است و گل مختوم مضرت او بگرداند». بعدها همین اقوال ابن سینا و هروی در منابع دیگر بتکرار آمده است. برای مثال در عرایس الجواهر و نفایس الاطیاب هم آمده است که «الماس زهری است مهلک خرد سوده، و البته در دهان نباید گرفت کی مضر باشد⁴⁵». از داستان‌هایی که برای کشف الماس بر ساخته‌اند مانند زندگی مارها در معدن الماس⁴⁶؛ می‌توان حدس زد که بخشی از ذهنیت زهرداری الماس به تأثیر از سم افعی باشد.

اطبا برای بهبودی آن ابتدا نوشیدن آب گرم و روغن و سپس قی کردن و نوشیدن شیر تازه را توصیه می‌کردند⁴⁷. همچنین گفته‌اند که «چون ران ضفدع را به ریسمان بندند و کسی که الماس خورده باشد، بلع کند. پاره‌های الماس بدان چسپد و برآید⁴⁸».

البته در تواریخ نمونه‌هایی از این کشندگی الماس نقل شده، آنجا که خواندمیر⁴⁹ به مرگ امام حسن (ع) اشاره می‌کند و می‌گوید «امام حسن - رضی الله عنه - را شش بار زهر دادند، پنج بار تأثیر نکرد و کرت ششم کارگر آمد و از روضه الشهداء چنان مستفاد می‌گردد که چون جعده مکرر امام حسن را زهر داد و چندان تأثیری نکرد، مقداری الماس سوده در آب برآمیخت و چون آن جناب از آن بیاشامید، قی بر وی غلبه کرد و جگر آن سرور پاره پاره برمی‌آمد تا هفتاد قطعه و به قولی صد و هفتاد قطعه بیرون افتاد. بنابراین روایت جناب بلاغت‌ایاب مولانا محمد بن حسام گوید قطعه

که ریخت سوده الماس ریزه در قدحش که زهر گشت از آن آب خوش گوار حسن؟»

شمس بخارایی⁵⁰ نیز آورده است که «حکیم - کوشیگ - که شرح حال او را ذکر نمودیم - در خوف به سر می‌برد که چه وقت امیر حسین او را کیفر خواهد بخشید. بدین واسطه از خود اطمینانی نداشت و در صدد چاره کار و خیال خود بر آمده، طرح دوستی و اتحاد با شریف بیگ نامی که امین امیر حسین و دواخانه‌اش نیز به او سپرده بود ریخت و او را با خود یار و مدد کار نموده، به وعده دوپست هزار تل مسکوک طلا او را فریفته، پس چند مثقال سوده الماس به او داد که به مرور به امیر حسین بخوراند. آن بدبخت شقی فریفته وعده کوشیگی گردیده و سوده الماس را کم کم به دواهای امیر حسین ممزوج نموده تا اینکه بعد از مدت سه ماه اثر نفاقت و ضعف در مزاج امیر پیدا شد. علت و رنجوری بر وی غالب گردیده، در بستر خوابید. روز به روز عارضه امیر حسی شدت نمود [...] تا اینکه در همان روز از اثر سوده‌های الماس که شریف بیگ به راهنمایی کوشیگی به او خورانیده بود، بار سفر عقبی بسته به سرای دیگر شتافت».

با آن که توصیه سخت و استوار اطبا در باب خطرناکی الماس این بوده که نباید آن را در دهان گذاشت که هم مهلک و هم شکننده دندان‌هاست، از آن ظاهراً بواسطه برندگی‌اش بعنوان جلادهنده دندان هم یاد کرده‌اند⁵¹. اگرچه از طیبیان متأخر، فیلسوف الدوله⁵² خاصیت دندان‌شکنی الماس را خرافه‌ای بیش ندانسته و به

40- Avicenna, 2005, 346-347.

41- Biruni, 1992: 72-73.

42- Ibid, 1995: 174.

43- Yousefi Herawi, 2013, 114.

44- Harawi, 1968: 29.

45- Kashani, 2007: 82.

46- قزوینی (Tusi, 2004: 138-139) چنین می‌گوید که اگر الماس را «در دهن گیرند، دندانها را بریزاند، بخاصیتی کی در آنست، بسبب آنک جای وی جای اژدهاست. و گویند الماس در چاهی بود و ماری بر سر آن و هر جانور کی دیده بر آن مار زدی، بمردی. اسکندر بفرمود تا آینه بگردند و بنزدیک آن چاه بنهادند آن مار در آن آینه نگرست بر سر عمودی نصب کرده، چو روی خود در آن آینه بدید، مار بمرد. اسکندر الماس را از آن چاه برآورد. این مقدار کی در عالم است از بقایای وی بود. گویند الماس را در بوته با خون بز بگدازند، گداخته شود، و پاره‌های الماس همه منسدس بود. بعضی گویند بهندوستان کوهیست کی بر آن نتوان رفت «لیمو دره» خوانند، گوشت در منجیق نهند و بدان اندازه کرکس بردارد، پاره‌های الماس در آن دوسیده بنشیند و آن را بخورد پس پاره‌های الماس آنجا یابند.» آملی در نفایس الفنون (2002, 338 Vol. 5) هم می‌گوید «معدن او در هندوستان باشد و در جزیره‌های طرف مشرق و بعضی گویند الماس در رودخانه بود میان کوه‌های سند که بر سر آن کوه‌ها راه باشد و در میان آن کوه‌ها از تنلی کوه‌ها یا از بیم حیوانات مودی راه نباشد و کسانی که بطلب الماس روند، پاره‌های گوشت در آن رودخانه اندازند تا مرغان مردارخوار از آنجا بردارند و بر سر کوه برند تا بخورند یا به بچگان خود دهند، الماس پاره‌ای که در گوشت نشسته باشد، آنجا بیفتد، ایشان آنها را بردارند. و بعضی گویند مرغی باشد بشکل خطاف یعنی پرستو که در خانه‌ها بچه نهند، آنگونه بر سر بچه او نهند. او چون نتواند که نزدیک بچه خود رود پاره‌های الماس بیاورد و بر آنگونه زند و آن را بشکند الماس از آشیانه او بردارند، این سخن اصلی ندارد. این افسانه‌ها را رشیدی عیاسی (۱۶۴۸، ۱۳۴) نیز در رساله مظلوم جواهرشناسی‌اش موسوم به جواهرالاسرار آورده است. جز او محمد بن مبارکشاه قزوینی (92-1637: 82) در رساله منثور جواهرنامه‌اش نیز به این ویژگی‌های الماس اشارت کرده است. شگفت آن‌که در این دو رساله هم کوچکترین اشاره‌ای به خاصیت الماس برای بهبودی زخم نکرده‌اند.

47- Ibn Jazla, 2009: 747.

48- Aqili Alavi Khorasani Shirazi, 2001: 579.

49- Khandamir, 2001: 30.

50- Bukharai, 1998: 103.

51- Avicenna, 2005: 346-347.

52- Filsuf-o-ddawleh, 2005: 9.



ابن سینا به سبب نقل بی تجربه این عقیده خرده گرفته است. نورانی⁵³ که الماس کوبیده و بوداده را حاوی این خاصیت دانسته، باز هم بر خطر بودن آن تأکید کرده است. از متأخرین تنکابنی⁵⁴ آن را مفتت بی رنج دندان گفته که ظاهراً مرادش همان خاصیت لکه‌بری از دندان بوده است. کاشانی⁵⁵ در باب برندگی و کشندگی الماس می‌گوید که «کمابیش مردمان علی‌الخصوص اطبا لؤلؤ را به الماس تقب کنند، و بدین سبب هر مروارید که در مفرحات و معجونات و داروهای چشم استعمال کنند، باید که ناسفته باشد. چه سوراخ به مصادمت الماس کی سم قاتل است، زهر در او تأثیر کرده باشد، یا کسی به قصد زهر در سوراخ مروارید کرده. و عادت جوهریان آن است کی چون مروارید به دست گیرند، نخست در دهان اندازند و آنکه به آستین پاک کنند. و از مسموم باشد که بوی آن هلاک کند و مضرت آن به اعضا و امعا و چشم رسد. احتیاط را باید که هیچ چیز از جواهر در دهان نگیرند مگر بعد از آنک پاک بشویند و ریسمانی درو کشند و چند بار بجنابند تا اگر زهر در سوراخ باشد بدان زایل گردد».

الماس را نیز موجب کاهش درد زایمان و تسهیل در پیشاب و تسکین درد شکم⁵⁶ می‌دانستند. در نفایس الفنون⁵⁷ عباراتی در فواید طبی الماس آمده که ما را تا حدی رهنمون به فایده غریب و ناشناخته آن می‌کند، آن‌جا که می‌گوید: «اگر او را سوده با داروهای دیگر بر دندان کنند، رنگهای بد از دندان زایل کند و اگر با داروهای دیگر بر اندام ریزند، ریش کند و بسوزاند».

آخرین جمله سطر فوق سخن ما را به ایباتی از عرفی که در آغاز این بخش آوردیم، پیوند می‌زند. خاصیتی غریب و مهجور برای الماس که در هیچ منبع طبی نیافتیم. هرچند که عبارت آملی از این باب که مشخصاً به زخم بر روی اندام اشارتی ندارد، کامل نیست. این خاصیت ناشناخته شفابخشی الماس برای زخم‌های کهنه، یکی از بن‌مایه‌های اصلی و ساخت مضمون در اشعار سبک هندی است. البته در میان منابع علمی تنها یک عبارت تردیدآمیز در الجواهر⁵⁸ یافتیم. وی آن‌جا گفته است که «و اظن ظن لیس یشفع به تجربه ان سینوب عن صمغ البلاط یادمال الجراح اذ کان فی لونها مشابه من الحجر الخوارزمی⁵⁹ المخصوص یادمال القروح».

از قول بیرونی فایده‌مندی الماس برای نوع خاصی از زخم؛ یعنی دمل‌ها استفاده داشته است. دمل درواقع زخمی کهنه و باز بوده که به آن ناسور یا ناصور⁶⁰ هم می‌گفته‌اند. بهترین و روشن‌ترین توصیف از این نوع زخم را ابوالقاسم زهراوی⁶¹ آورده است، آن‌جا که می‌گوید «بدان که هر زخم (جرح) یا ورم چون مزمن شود و به صورت ریش (قرحه) درآید و درمان نپذیرد و پیوسته از آن چرک فروریزد، عموماً به نام ناصور خوانده می‌شود و ما آن را چرک‌ریش (زکام) می‌خوانیم و ناصور در حقیقت گره‌خوردگی پیچیده سخت سفیدرنگ بی‌دردی میان تهی همچون لوله اصلی پر مرغ است و به همین جهت بعضی به زبان عربی آن را ریشه می‌خوانند که در پاره‌ای از اوقات حالت تری پیدا می‌کند و از آن پیوسته چرک خارج می‌شود [...] ریشی که شفا نپذیرد و گوشتی در آن نمی‌روید». وی سپس نه علت برای پدیداری این زخم برمی‌شمارد که یکی از آن‌ها این است که «داروی به کار رفته شایستگی درمان نداشته»⁶² و دیگر «این که بر دهانه زخم یا در داخل آن گوشت سختی روییده است که مانع رویدن گوشت پاکیزه در آن می‌شود»⁶³. برای این گونه زخم‌ها که گاه در همه اعضا بدن مثل چشم، دهان و نشیمن‌گاه و طویر ماه‌ها و سال‌ها به وجود می‌آمده، از چندین روش استفاده می‌کرده‌اند که عموماً آخرین تداوی و معالجه به شمار می‌آمده است. نخست تراشیدن زخم و استفاده از «داروهای تند»⁶⁴ داغ کردن و دیگر جراحی زخم است که البته در دو روش اخیر هم از داروهای تند و نیز مرهم خشک‌کننده استفاده می‌شده است⁶⁵. در واقع داروی تند بافت اضافی را می‌خوردند. گاهی الماس در کنار داغ برای بهبودی زخم هندی به سوده الماس نسبت داده‌اند. گاهی الماس در کنار داغ برای بهبودی زخم آمده است که به نظر می‌رسد زخم با الماس تراشیده می‌شده و با داغ مؤکداً دهانه

53- Nourani, 2003: 250.

54- Tunekabuni, 1997: 788.

55- Kashani, 2007: 117.

56- در علاج سخت اداری ظاهراً از همان خاصیت خردکنندگی الماس استفاده می‌کردند؛ چنان‌که گفته‌اند «زعم قوم أنه بفت حصا المائنة إذا ألوقت حبة منه فی حديدة بعلک البطم و أدخلت فی الإحلیل حتی تبلغ إلى الحصة فیفتها و هذا خط» (Ibn al-Baytar, 1991: 407). نیز (Ibn Nafis Qarshi, n.d.: 335) و یا در تنسوخ‌نامه ایلیخانی (Tusi, 1984: 69) هم در باب تسهیل وضع حمل آمده است که «هرزن که وضع حمل دشوار تواند نهاد، اگر الماس با خود دارد باسانی بنهد». در معرفه الجواهر (Muhammad bin Mansour, 2011: 37) آمده که «اگر بر شکم بندند، پیچش شکم و فساد معده را نافع بود». نیز محمد ابن مبارک قزوینی در جواهرنامه (۹۰) می‌گوید «اگر الماس بر اطفال بندند مرض صرع عارض ایشان نشود و اخلاق ایشان نکو شود».

57- Amuli, 2002, Vol. 3: 339.

58- Biruni, 1995: 173.

59- حجرالخورزمی: سنگی است اندر حدود خوارزم. رنگ او سیاه بر کردار دسته کارد و آن را سنگ خوارزمی گویند. جراحی را نیک بود» (Jamali Yazdi, 2007: 187).

60- در باب ناسور تعاریف ذیل هم گفته شده است: «قرحه، بعضی بر ظاهر پوست بود و بعضی با غور بود و آنچه با غور بود، بعضی گوشت گرداگرد او صلب گشته بود و لبهای (لبه‌های) قرحه که ستر گشته بود، آن را ناصور گویند؛ اندر گوشت خانه کرده باشد همچون نایزه ای شده» (Jorjani, 2006: 827).

61- Zahrawi, 2005: 177.

62- Ibid.

63- Ibid.

64- نوعی مشهور از داروی تند را فلدفیون می‌نامند که گوشت مرده را نابود می‌کرده است. ترکیب آن شامل کوفته افاقا، زرنیخ، آهک زنده و شب یمانی بوده که با سرکه کهنه می‌سرشته و به صورت قرص در می‌آورده‌اند (Shafae, 2014: 219).

Aqili Alavi Khorasani Shirazi, (2006: 260-1). سوهنجه یا سورنجان که ظاهراً تخم‌های گیاه بان بوده و در پزشکی هند بعنوان داروی تند و گزنده به کار می‌رفته است (Biruni, 2004: 782). صایب (1992: Vol. 2: 248) در بیت ذیل اشاره‌ای تلویحی به شفابخشی نمک به همراه داغ برای بهبودی زخم کرده است:

هست فریادی ز داغ آتشین ما نمک / سوده الماس زخمی از دل ناسور ماست

65- Razi, 2008: 356; Zahrawi, 2005: 34, 177-185.



آن بسته می شده است:

- داغی بنهم بر دل آن زخم که باشد لب تشنه الماس نه دل خسته مرهم⁶⁶
- خواهم ز داغ عشق لباسی به بر کنم الماس کو که ابره این آستر کنم⁶⁷
- پنجه در پنجه الماس کند آتشین مرهم داغی که مراست⁶⁸
- مکن نمک به حرامی به سوده الماس ز داغ پنبه به گوش از حدیث مرهم باش⁶⁹
- البته در بیت آخر به نظر می رسد که داغ همان زخم ناسور باشد که نشانش برای همیشه پابرجاست. ابیات بسیاری داغ را در کنار زخم و در همین معنی به کار برده اند⁷⁰:
- روز مصاف عرض کرم، سرگذشتگان الماس سوده در کف داغ درون کنند⁷¹
- غوطه دادم در دل الماس داغ خویش را روشن از آب گهر کردم چراغ خویش را
- لذت سوده الماس نمی یابد چیست؟ بس که از لذت داغ تو جگر بی خبر است
- دستت اگر به سوده الماس می رسد در آستین زخم و گریبان داغ ریز
- داغ ما چشم به الماس نگرداند سیاه زخم ما تیغ تغافل به نمکدان زد و رفت
- تازه شد از سوده الماس داغ کهنه ام این جواهر سرمه صائب چشم من بینانمود⁷²
- منم که کرده ام الماس نشسته مرهم را به مرگ عیش سیه پوش داغ ماتم را⁷³

هم چنین در باب بیت فوق چنین می توان گفت که شاعر خواسته نوعی تناقض نمایی کند؛ زیرا الماس مقابل مرهم استفاده می شده است⁷⁴. به عبارت دیگر مرهم به اصطلاح طبیبان ممزوجی از داروهای آرام بخش و التیام دهنده بوده است. در این باب بیتی از طالب موجود است که در دیوانش یافت نشد.

- مرهم چه تمنا کنم ار عشق همین است جز آتش و الماس به داغم نشانند⁷⁵

و نیز:

- سوده الماس می دارند از زخمم دریغ آه اگر می خواست مرهم از کسی ناسور من⁷⁶
- به داغ سینه مرهم جستم و الماس پاشیدی گلستان مرا با خاک یکسان کردی و رفتی⁷⁷
- دوستان مرهم گذار و دشمنان الماس ریز کس نمی داند علاج سینه افگار ما⁷⁸
- بینایی جان خواهی شمشیر به تارک زن آگاهی دل خواهی الماس به مرهم زن⁷⁹

صرف نظر از هنرمندی های شاعرانه در تشبیه نمک و الماس به نظر می رسد که نمک هم همراه این دو علاج به کار می رفته است. باید گفت که نمک همان بوره، بورق، نترون یا کربنات مرکب سدیم است که «برای معالجه بیماری های پوستی مانند خارش، تقشر پوست، جرب، جوش، دمل و نیز برای تنظیف زخم های تازه»

66- Orfi Shirazi, 1999: 752.

67- Fayyaz Lahiji, 2001: 689.

پنجه در پنجه الماس کند / آتشین مرهم داغی که مراست

68- Amuli, 1969: 292.

69- Saeb Tabrizi, 1992, Vol. 5: 2410.

70- گلچین معانی (1985: 1/288) نیز داغ را در

بیت ذیل به معنی زخم دانسته است:

داغ است همان چاره داغی که کهن شد / هم نقش قدم محو کند نقش قدم را

بدیهی است که منظور از زخم همان زخم ناسور است که در متن مقاله بعنوان زخمی نشان دار مورد تأکید قرار دادیم.

71- Hazin Lahiji, 2005: 355.

72- Saeb Tabrizi, 1992, Vol. 1: 93,

Vol. 2: 725, Vol. 5: 1326, Vol. 2: 804,

Vol. 3: 1335.

73- Fayyaz Lahiji, 2001: 289.

74- البته گاه از سر طنز و یا جد «مرهم الماس» هم در اشعار آمده است:

عشق بود چاره گر جان غم آلود را / مرهم الماس نه زخم نمک سود را

(Hazin Lahiji, 2005: 227)

اما چو تویی مرهم الماس و منم زخم / معذورم اگر بی تو به سامان ننشستم

(Fasihi Herawi, 2004: 85)

75- Safa, 1999, Vol. 5: 1011.

76- Saeb Tabrizi, 1992, Vol. 6: 1961.

77- Seyday Nasafi, 2003: 373.

78- Fayyaz Lahiji, 2001: 261.

79- Naziri Neyshaburi, 2002, 272.



کاربرد داشته و نیز محلول آن در شراب، عسل یا آب زخمهای آلوده و چرکی را پاک می کند⁸⁰.

داغم که زخمی نمک آن تبسم است طرح نمک به سینه ناسور می دهد⁸¹
در اصل همین زجرآوری نمک برای بیمار موجب شده که باور عام چنین باشد که نمک برای زخم بد است و به تبع آن سوده الماس نیز که به لحاظ ظاهر هم شبیه نمک است، در برخی سروده های شاعران به گونه ای توصیف شده که خواننده از آنها چنین تعبیر می کند که برای زخم بسیار آسیب رسان بوده است⁸².

- ای دل ریش بخر لذت صد زخم که باز غمزه الماس فروش آمد و بازاری هست⁸³

- خونم به کرشمه جفا کیش مریز الماس به زخم جگر ریش مریز⁸⁴
- ناخن الماس باشد چرب گرمی های خصم می شود ناسور زخم از منت مرهم مرا⁸⁵

- در تن از آسودگی خوانابه دل تیره شد می شکافم سینه و الماس مرهم می کنم⁸⁶

در برخی شواهد سوده الماس در برابر مرهم کافور به کار رفته و از این طریق می توان به خاصیت آن که باز کردن زخم های کهنه و ضخیم بوده، پی برد، بر خلاف کافور که زخم های نازک را می بسته است.

- فیاض من ز سوده الماس دیده ام خاصیتی که مرهم کافور می دهد

- برای زخم تیرش سینه بی طالعی دارم که گر الماس ریزم، مرهم کافور می گردد⁸⁷

تنکابنی⁸⁸ از دو نوع مرهم کافور، مرهم کافوری و کافور قیصوری⁸⁹، نام برده که برای زخم های سوختگی و مانند آن استفاده می شده است، که می شود از آن به زخم های نازک و تازه تعبیر کرد.

- ز حرف سرد چه پروا روان سوخته را که هست مرهم کافور، جان سوخته را

- داغی که به امید نمک چشم گشوده است مپسند که از مرهم کافور شود خشک⁹⁰

اشعار ذیل آشکارا از این خصوصیت متضاد الماس در برابر کافور؛ یعنی بهبودی زخم ناسور و نه زخم تازه سخن گفته اند:

- به ریش نازکی کز مرهم آسیب نمک ریزد نهی الماس و از حیرت خروشیدن نمی دانم⁹¹

- زخم را تشنه لبی ذوق دگر می بخشد ورنه الماس به مرهم کده ما کم نیست⁹²

- در محبت درد اگر بی حد دو بسیار هست زخم اگر ناسور شد الماس در بازار هست⁹³

- عاشق و اندیشه از زخم زبان؟ حرفی است این می کند خون در جگر الماس را ناسور عشق⁹⁴

- زخم های دل ز مرهم رونمی آرد به هم سوزن الماس باید زخم بیش از بیش را⁹⁵

بر این اساس اشعار صدر این بخش از عرفی را چنین می توان تعبیر کرد که شاعر در بیت نخست بخت عاشق آزار معشوقه پرست را مژده می دهد که آبروی عاشق کلید قفل را گم کرده، کلیدی که بر در مرهم زده شده و باعث به هم بستن زخم

80- Dietrich, 1999: 523-524.

81- Fayyaz Lahiji, 2001: 563.

82- نگاه کنید به کتاب فرهنگ اصطلاحات طبی در ادب فارسی. برای مثال نویسنده آن کتاب، باقری خلیلی (46-45: 2003) از ابیات ذیل چنین تعبیر کرده است که «در ادب فارسی، غالباً صفت سوزندگی و عفونت آوری الماس (1) دست آویز مضمون آفرینی و تصویرگری قرار گرفته است، چنان که بر داغ گذاشتن یا سوده الماس بر زخم ریختن کنایه از داغ کسی را تازه کردن و تقریباً برابر با نمک بر زخم پاشیدن است.

ستاره [صح: ستاره] سوخته از سوختن نیندیشد/ حذر ز سوده الماس نیست داغ مرا
بر هر دلی که زخمی تیغ زبان شود/ بی چشم زخم سوده الماس مرهمی است

داغ ما را سوده الماس آب و رنگ داد/ زین جواهر سرمه چشم کور روشن می شود
(Saeb Tabrizi, 1992, Vol. 1: 305, Vol. 2: 986, Vol. 3: 1327)

کنون که داغ مرا موم روغن است الماس/ به بخت من در و دیوار در نمک سایی است

(Amuli, 1969: 327)

83- Orfi Shirazi, 1999: 347.

84- Hazin Lahiji, 2005: 791.

85- Saeb Tabrizi, 1992, Vol. 1: 83.

86- Naziri Neyshaburi, 2002: 251.

87- Fayyaz Lahiji, 2001: 435, 563.

88- Tunekaboni, 1997: 1147-1146.

89- ر.ک: «کافور منثور یا کافور فنصور، پیشنهادی در تصحیح واژه های در شاهنامه»، فرزام حقیقی،

جستارهای ادبی، زمستان ۲۰۱۲، ش ۹۰-۶۵، ۱۷۹، 90- Saeb Tabrizi, 1992: Vol. 1: 215, Vol. 5: 256.

91- Orfi Shirazi, 1999: 754.

92- Amuli, 1969: 277.

93- Orfi Shirazi, 1999: 332.

94- Saeb Tabrizi, 1992: Vol. 5: 2493.

95- Zibonnesa, 2002, 35.



و پنهان شدنش از چشم معشوق ناز کد دل و شماتت کنندگان شده بود. به همین سبب زخم عشق دیگر مجال بروز و ظهور ندارد. در بیت بعد نیز هشدار می‌دهد که تا زخم دل عاشق دهن باز نکرده و به شکایت از معشوق نپرداخته، الماس را بیاورند و دهان زخم را با آن ببندند و قفل کنند.

سیاسگزاری

در پایان لازم می‌دانم از دکتر سید حسین رضوی برقی، دکتر سید جواد موسوی، دکتر محمدرضا ترکی، دوست عزیزم سعید کریمی و بانوان دکتر گلپر نصری، زینب پیری و مریم طایفه قشقایی بابت راهنمایی و دستیابی به برخی منابع سیاسگزاری کنم. هم‌چنین یادآوری می‌کنم که برخی کتاب‌هایی که توسط انتشارات دانشگاه پزشکی ایران فاکسیمیل به چاپ رسیده، توسط نرم‌افزار ارزشمند «طب اسلامی ۱/۵» متعلق به مرکز نور حروف‌چینی و قابل استفاده شده است؛ لهذا نشانی‌های ارجاع آن‌ها در این مقاله بر اساس نرم‌افزار مذکور است.

References

- Abadian R, Eedgah Torqabeh V. Medical use of Musk and its reflections on the Persian verse. *Persian Language and Literature Research*. 2011;113:129-12. [in Persian]
- Amuli ShMM. [*Nafais al-funoun fi arais al-uyoun*]. Vols. 3, 5. Corrected by Sharani A. Tehran: Eslamyeh Publications, 2002. [in Persian]
- Amuli T. [*Diwan*]. Corrected by Taheri Sh. Tehran: Publications of Sana'I's library, 1969. [in Persian]
- Aqili Alavi Khorasani Shirazi SMH. [*Maxzan ul-Adwieh*]. Tehran: Barudaran, 2001. [in Persian]
- Aqili Alavi Khorasani Shirazi SMH. [*Xulasat al- Hikmah*]. Vol. 3. Corrected by Nazim I. Qum: Ismaelian Publications. 2006. [in Persian]
- Aqili Alavi Khorasani Shirazi SMH. *Qarabadin Great*. Vol. 1. Tehran: Mahmoudi Bookstore, 1963. [in Persian]
- Avicenna. *The Canon of Medicine*. Vol. 1. Beirut: Dar ihya Altaraş Al-'arabi, 2005. [in Arabic]
- Bagheri Khalili A. [*Farhang-e-Estelahate Tebbi*]. Mazandaran: Mazandaran university Publications, 2003. [in Persian]
- Baha-o-ddawleh BA. [*Khulaşat Al-tajareb*]. Tehran: Iran University of Medical Sciences, 2003. [in Persian]
- Bayat B. [*Tazkareh Humayoun va Akbar*]. Corrected by Muhammad Hedayat Husein. Tehran: Asat ir Publications, 2003. [in Persian]
- Biruni M. [*Al saydanah fi at-Tibb, AbU Rayhan Biruni*]. Translated by Mozafarzadeh B. Tehran: Academy of Persian Language and Literature, 2004. [in Persian]
- Biruni M. *Gems*. Tehran: A joint publication by Miras Maktoub and Elmi Farhangi, 1995. [in Arabic]
- Biruni M. [*Şaydanah*]. Revised by Zaryab A. Tehran: Nashr Markaz Daneshgahi, 1992. [in Arabic]
- Bukharai Sh. *The history of Bukhara, Kokand and Kashgar*. Corrected by Ashigh MK. Tehran: Office of Publishing Written Heritage, 1998. [in Persian]



- Dietrich. [*Boureh*]. Translated by Sheibani HA. Supervised by Hadad Adel Gh. *Islamic Encyclopedia Foundation*. Vol. 4. Tehran: Islamic Encyclopedia Foundation, 1999. [in Persian]
- Estaji I. [*Mejri Moraş'a*]. Sabzevar: Teacher Training University of Sabzevar Publications, 2005. [in Persian]
- Fasae H. [*Farsnameh Naseri*]. Vol. 1. Corrected by Rastgar Fasae M. Tehran: Amirkabir Publications, 2003. [in Persian]
- Fasihi Herawi. [*Diwān*]. Corrected by Qeisari I. Tehran: Amirkabir publications, 2004. [in Persian]
- Fayyaz Lahiji A. [*Diwan Fayyaz Lahiji*]. Corrected by Amir Banoo Karimi, Tehran: published by University of Tehran, 2001. [in Persian]
- Filsuf-o-dduwleh A. [*Ma'arefat ul-somoum*]. Tehran: Iran Medical Sciences and Health Care Publications, 2005. [in Persian]
- Golchin Maani A. [*Farhang 'Ashar saeb*]. Vol. 1. Tehran: Institute of Cultural Research and Studies, 1985. [in Persian]
- Golshani A. [*Tibb va Mazāmin Tibbi va Bāztāb ān dar Adab Farsi*]. Tehran: Jam Gol Publications, 2007. [in Persian]
- Hakim Khorasani R. *A Dictionary of Slang Words*. Corrected by Ale davoud SA. *Namih Farhangestan*. 2005;19: 1-38. [in Persian]
- Hazin Lahiji MA. [*Diwān*]. Tehran: Sayeh Publications, 2005. [in Persian]
- Herawi M. [*Bahr al-jawahir*]. Qum: Jalaludin Publications, 1999. [in Persian]
- Harawi M. [*Kitab al-Abnyia 'an Haqa'iq al-Adwiya*]. Corrected by Behmanyar A. Tehran: Tehran University Publications, 1968. [in Persian]
- Ibn al-Baytar A. [*Kitāb al-jāmi ' li-mufradāt al-adwiya wa al-aghdhiya*]. Vol. 4. Beirut: Dar al Kotob al-'Ilmieh, 1991. [in Arabic].
- Ibn Jazla Y. [*Minhaj ul-Bayan fi Mayastamel ul'Insan*]. Corrected by Badawi MM. Cairo: Jameul duwal al-Arabieh, 2009. [in Arabic]
- Ibn Nafis Qarshi A. [*Al shamil fi sana at taybat*]. Tehran: Iran University of Medical Sciences, n.d. [in Arabic]
- Ispinaqchi Pashazadah MA. [*Inqilab al-Islam bayn al-khavas va al-avam: tarikh-i zindagi va nabardha-yi Shah Ismail-i safavi va Shah Salim-i 'Usmani: vaqayi-i salha-yi 905-930 Hijri, by Rasool Jaafaryan*]. Qum: Dalil Publications, 2000. [in Persian]
- Jamali Yazdi M. [*Farroxnāmih*]. Corrected by Afshar I. Tehran: Amirkabir, 2007. [in Persian]
- Jami A. [*Diwan Ashar (Vasetatul 'Aqd)*]. Corrected by Afsahzad A. Tehran: Mirase maktoob, 1999. [in Persian]
- Jorjani E. [*Alaghraz al tebieh va Almabaheş al-alaeeh*]. Corrected by Tajbakhsh H. Tehran: Tehran University Publications, 2006. [in Persian]
- Kami Qazvini A. [*Nafayes Alma 'asir*]. The Maulana Azad Library copy, Aligarh Muslim University, 1674. [in Persian]
- Kashani A. [*Arayes Aljavahir va Nafayes Al 'atayeb*]. Corrected by Afshar I. Tehran: Alma'ai Publications, 2007. [in Persian]



- Khandamir. [*Tarikh Habib al-Siyar*]. Vol. 2. Compiled by Dabir Siyaqi M. Tehran: Khayyam Publications, 2001. [in Persian]
- Manouchehri Damghani A. [*Diwan*]. Corrected by Dabir Siyaqi M. Tehran: Zavar Publications, 2002. [in Persian]
- Mawlawi Balkhi. [*Kullyāt Shams*]. Corrected by Hashemi Sobhany T. Tehran: Anjoman asar va mafakher, 2007. [in Persian]
- Monshi Qumi QA. [*Xolasat ul-Tavārikh*]. Vol. 1. Corrected by Eshraghi E. Tehran: Tehran University Publications, 2004. [in Persian]
- Mubarakshah Qazvini M. [*Javāher nāmih*]. The library of Iranian parliament, 1637. No. 902. [in Persian]
- Muhammad bin Mansour. [*Ma'arefat ul-jawaher*]. Tehran: Institute of Medical Studies, 2011. [in Persian]
- Naziri Neyshaburi MH. [*Diwan*]. Corrected by Taheri MR. Tehran: Raham Publications, 2002. [in Persian]
- Nourani M. [*Dayerat ul-ma'arif Bozorg Tibb Eslāmi*]. Vol. 1. Qum: Armaghan Yousef, 2003. [in Persian]
- Orfi Shirazi J. [*Koliat-e-Orfi Shirazi*]. Vol. 1. Corrected by Ansary V. Tehran: Tehran university Publications, 1999. [in Persian]
- Rashidi Abbasi. [*Javahir al-asrar*]. Malek Library, 1648. No. 5266. [in Persian]
- Rashvand, MAKh. [*Tarikh Mojmal Rashvand*]. Corrected by Sotoudeh M, Majidi E. Tehran: Miras Maktoub Publications, 1997. [in Persian]
- Razi MZ. *A translation of Khavaṣ al-ashyā*. Corrected by Beig Babapour Y, Abbasi k. Qum: Majma' Zaxayer Eslami, 2009. [in Persian]
- Razi MZ. [*Kitāb al-Mansouri fi al-Tibb*]. Translated by Zaker MI. Research and report by Bakri Sedigh H. Tehran: Tehran University of Medical Sciences, 2008. [in Persian]
- Saadi Shirazi M. [*Kullyāt 'Ash'ār*]. Edited by Khuramshahi B. Tehran: Doustan Publications, 2007. [in Persian]
- Safa, Z. [*Tarikh Adabiat dar Iran*]. 6 Vols. Tehran: Ferdous; 1999. [in Persian]
- Saeb Tabrizi MA. [*Diwān*]. Vols. 1-6. Corrected by Ghahreman M. Tehran: Elmi va Farhangi Publications, 1992. [in Persian]
- Seyday Nasafi M. [*Diwān*]. Corrected by Rahbari H. Tehran: International Publications of Alhuda, 2003. [in Persian]
- Shafae M. [*Qarabadin*]. Corrected by Beig Babapour Y, Mousavinejad M. Tehran: Safir Ardehal, 2014. [in Persian]
- Shafiei Kadkani MR et al. [*Tarikh Adabyat Iran az aḡaz tā Emrooz*]. Translated by Ajand Y. Tehran: Nashr Gustareh, 2001. [in Persian]
- Shirazi HEM. [*Resaleh Afyunieh*]. Corrected by Chupani R, Panahi V, Sadeghpour O. Tehran: Traditional Iranian Medicine Publications, 2011. [in Persian]
- Shirazi HEM. [*Resaleh Bixchini*]. Tehran: University of Medical Sciences of Iran, 2004. [in Persian]
- Suyuti A. [*Al-rahmat fi Al-Tibb v Alhikmah*]. Beirut: Maktabat al- 'asriyeh. n.d. [in Arabic]
- Tunekabuni HM. [*Tuhfat ul-Mumenin*]. Introduction by Rozati. Teh-

- ran: Mahmoudi Bookstore, 1997. [in Persian]
- Turkamani IBM. [*‘Alam-Ara-yi ‘Abbasi*]. Vol. 1. Corrected by Afshar I. Tehran: Amirkabir Publications, 2003. [in Persian]
- Tusi MA. [*‘Ajayeb ul-makhluqat va ġarayeb al mojudat*]. Vol. 2. Corrected by Sotudeh M. Tehran: Elmi va Farhangi Publications, 2004. [in Persian]
- Tusi MM. [*Tansuxnāmeġ Ilxani*]. Vol. 1. Corrected by Mudarres Raza-
vi. Tehran: Ettelaat, 1984. [in Persian]
- Valeh Esfahani MY. [*Xuldebarin*]. Corrected by Mohaddes H. Tehran:
Bounyad Moqoufat Drokeror Mahmood Afshar, 1993. [in Persian]
- Yousefi Herawi Y. [*Ryiaz ul-Adwieġ*]. Corrected by Nazari SM. Teh-
ran: Eġyaie Miras Maktoub Tibb Sonnatī Iran, 2013. [in Persian]
- Yousefi Herawi Y. [*Tibb Yusefi, Jameul favayed*]. Tehran: Iran Medical
Sciences and Health Care Publications, 2003. [in Persian]
- Zibonnesa (Maxfi). [*Diwan*]. Corrected and revised by Sedighian M,
Mirabedini A. Tehran: Amirkabir publications, 2002. [in Persian]
- Zharawi A. [*Jarraġi va abzarġaye an*]. Tehran: Anjomane asar va ma-
fakġere farġangi, 2005. [in Persian]

